

تحقق اعتبار امر مختوم در امور کیفری و شرایط استناد به آن^۱

پرویز ناصری^۲

مهران مستی^۳

چکیده

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بدون ذکر از شرایط تحقق قاعده‌ی اعتبار امر مختوم، این قاعده را در ردیف جهات موقوفی تعقیب مورد شناسایی قرار داده است. شفافیت نسبی مقررات قانون آیین دادرسی مدنی در این زمینه و نظریه‌ی امکان تمسک به مقررات این قانون در فرض سکوت موازین دادرسی کیفری، تئوری وحدت و یگانگی شرایط تحقق قاعده‌ی اعتبار امر مختوم در امور مدنی و کیفری را قوت بخشیده است؛ در حالی که قلمرویی که این قاعده در آن مجال اعمال و اجرا می‌یابد، به لحاظ ویژگی‌ها و تفاوت‌های ذاتی و بنیادین آن در شناسایی هر یک از شرایط اعمال قاعده‌ی مورد بحث نقش اساسی ایفا می‌کند. این پژوهش با تکیه بر تحلیل علمی و به روش توصیفی و تحلیلی به نتایج ذیل دست یافته است: نخست، تحلیل اعتبار امر مختوم کیفری بر مبنای بنیان‌ها و تحلیل‌های مدنی از حیث روش‌شناختی مبتنی بر یک اشتباه فاحش است و منتهی به نتایج غیر واقعی و غیر علمی می‌شود؛ دوم، مناسب‌ترین روش در تحلیل اعتبار امر مختوم کیفری، ارزیابی شرایط سه‌گانه‌ی وحدت اصحاب دعوی، وحدت موضوع و وحدت سبب با لحاظ وجوه تمایز قلمرو کیفری در مقایسه با حوزه‌های مدنی است و این امر منجر به برداشتی غیر از استنباط رایج خواهد شد.

واژگان کلیدی: قلمرو کیفری، امر مختوم، تعقیب مجدد، وحدت سبب،

وحدت موضوع.

۱. تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۷/۶/۱۷، تاریخ پذیرش مقاله

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، نویسنده‌ی مسئول:

Naser_198159@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

درآمد

نقض هنجارها و ارزش‌های اساسی جامعه که مورد توجه قانون‌گذار قرار می‌گیرد و جرم‌انگاری می‌شود، حق یک بار تعقیب، محاکمه و مجازات مجرم را به حاکمیت و دستگاه قضایی اعطا می‌کند. بنابراین اگر مرتکب مطابق قوانین کیفری و در دادگاه واجد صلاحیت مورد تعقیب و محاکمه قرار گیرد و حکم قطعیت یابد، محاکمه‌ی مجدد او به دلیل همان رفتار مجرمانه به دور از عدالت قضایی و انصاف است و با اصل اعتبار امر مختوم کیفری تعارض پیدا می‌کند؛ از این رو گفته‌اند که تعقیب مجدد بابت یک رفتار مجرمانه امری عبث و در منظر آحاد مردم و حتی افراد غیر متخصص در زمینه‌ی حقوق کیفری، غیر منطقی و نامعقول به شمار می‌آید (توجهی و قربانی قلعو، ۱۳۹۰: ۱۴۱-۱۴۰). اهمیت این تأسیس حقوقی را بر اساس فکر و اندیشه‌ی مضاعف، در منافع فردی و ضرورت‌های اجتماعی توجیه کرده‌اند. مبنای اهمیت فردی آن، احترام به مقام و حیثیت انسانی و تضمین آزادی‌های فردی؛ نه تنها در جریان دادرسی، بلکه زمانی که دعوای کیفری به مرحله‌ی نهایی و قطعی نائل می‌شود و هم‌چنین تأثیر در اصلاح و تربیت بزهکار است. اعتماد افراد به این که دعوی کیفری به طور مسلم و با قاطعیت رسیدگی و حل و فصل شده و در طول زندگی به همان اتهام، سرنوشت و آینده‌ی آن‌ها متزلزل نخواهد گردید را از ویژگی‌های یک سیاست کیفری مطلوب دانسته‌اند که تحکیم قدرت دستگاه قضایی را در پی دارد (خزایی، ۱۳۷۱: ۸۴).

احترام به رأی دادگاه و جلوگیری از صدور و اجرای احکام متناقض، با نظم عمومی ارتباط پیدا می‌کند و طرفین نمی‌توانند آثار آن را از بین ببرند؛ در بیان علت گفته شده است: حفظ حیثیت محاکم از امور خصوصی و منافع افراد نیست؛ بلکه منافع جامعه اقتضاء دارد حق طرح دعوا تنها یکبار قابل اعمال باشد و اغراض خاص طرفین دعوا نباید امکان اخلال در این نفع عمومی را فراهم کند (کاتوزیان، ۱۳۴۴: ۲). بدین ترتیب با صدور رأی از مرجع قضایی و قطعیت آن، اعتبار اساسی برای نتایج رسیدگی حاصل می‌شود؛ اعتباری که ادعای مخالفت با آن یا ادعای مخالفت آن با واقع، غیر قابل استماع است.

ارتباط تنگاتنگ حقوق کیفری با حقوق شهروندان و ضرورت توجه به

کرامت و حیثیت ذاتی افراد ایجاب می‌نماید که فرد در مقابل قوای حاکمه از امنیت قضایی و روانی برخوردار باشد. از اصول و قواعد تضمین‌کننده‌ی این امنیت، به رسمیت شناختن قاعده‌ی اعتبار امر مختوم به منظور جلوگیری از طرح مجدد دعوا یا اتهام علیه فرد است. بنابراین ضرورت ایجاب می‌نماید که حدود و ثغور و شرایط تحقق قاعده‌ی مذکور به روشنی ترسیم شود تا راه بر هر گونه سوء استفاده‌ی ابزاری از حقوق کیفری مسدود گردد. در حقوق کیفری ایران، به لحاظ مشکلات روش‌شناختی و تشابه‌پنداری در شرایط تحقق قاعده‌ی امر مختوم در حقوق مدنی و کیفری، نتایج برآمده از تحقیقات انجام شده به نتیجه‌ی مطلوبی نائل نگردیده است. این نوشتار بر آن است که با توجه به اختصاصات ویژه‌ی حقوق کیفری، نسبت به تحلیل مسأله در بستر خاص خود اقدام کند.

۱. قاعده‌ی اعتبار امر مختوم در فقه و حقوق موضوعه

قاعده‌ی اعتبار امر مختوم در فقه نیز از مبنا برخوردار است و فقها دلایل متعددی را در باب اثبات حجیت قاعده‌ی امر قضاوت شده مورد استناد قرار داده‌اند؛ از جمله این‌که، اگر حکم سابق معتبر نباشد، با گذشت زمان ادله‌ی اثبات حق باطل می‌گردد. هم‌چنین عدم اعتبار حکم سابق، موجب استمرار خصومت در یک واقعه می‌گردد؛ زیرا محکوم‌علیه می‌تواند واقعه را به قاضی دیگر ارجاع دهد و با عدم تنفیذ، منازعه ادامه می‌یابد (علامه حلی، ۱۴۰۹: ۲۳۶).

در حقوق موضوعه، برای اعتبار امر مختوم دلایلی از جمله جلوگیری از صدور آرا معارض و ممانعت از سوء استفاده از حق اقامه‌ی دعوا مطرح شده است (خدابخشی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). گروهی از حقوق‌دانان برای احکام صادره فرض صحت کرده‌اند و رسیدگی مجدد به دعوایی که قبلاً طرح گردیده و منجر به صدور حکم شده را کاری عبث دانسته و مغایر فرض صحت احکام صادره می‌دانند (محسنی، ۱۳۷۹: ۱۷۸). صاحب همین نظر، قضاوت و احکام صادره را مربوط به حقوق عمومی دانسته که از قدرت اعطایی به قضات ناشی می‌شود و استدلال می‌کند که دادگاه به نام دولت و به عنوان نماینده‌ی دولت تصمیم می‌گیرد؛ لذا باید احکام آن مورد احترام و دارای اعتبار باشد (همان: ۱۸۱).

قاعده‌ی منع محاکمه و مجازات مضاعف نیز مبنای دیگری برای قاعده‌ی اعتبار امر مختوم کیفری است. رابطه‌ی این دو قاعده متقابل و دو سویه است؛ به این نحو که، اعتبار امر مختوم منجر به منع محاکمه و مجازات مضاعف می‌گردد و منع محاکمه و مجازات مضاعف نیز از پایه‌های عقلی قاعده‌ی اعتبار امر مختوم به شمار می‌آید (بنگرید به: میرمحمد صادقی، ۱۳۸۲: ۸۷).

اعمال قاعده‌ی منع تعقیب و محاکمه‌ی مجدد مستلزم پذیرش نتایج و آثار برآمده از دادرسی پیشین و جلوگیری از طرح دعوای مخالف با آن است. از دیگر سو، ضرورت رسیدگی به اتهام مطروحه علیه افراد در مهلت معقول را از شرایط بهره‌مندی از محاکمه‌ی عادلانه و رسیدگی به دعوای و شکایات مطروحه علیه افراد در اسرع وقت و در یک مهلت معقول دانسته‌اند (صابر و ناظریان، ۱۳۹۳: ۴۸).

۲. شرایط عمومی تحقق و استناد به امر مختوم کیفری

تصمیمات مراجع قضایی کیفری اعم از قرار یا حکم وقتی اعتبار امر مختوم می‌یابد که غیر قابل اعتراض و تجدید نظر باشد. به عبارت دیگر، زمانی که راه‌های شکایت از احکام مانند واخواهی، تجدید نظر و فرجام باز باشد، قضیه‌ی محکوم‌بها قابل طرح نیست و صرفاً در صورت قطعی شدن تصمیم، تعقیب کیفری متهم در مورد همان قضیه ممنوع می‌شود (خزایی، ۱۳۷۱: ۹۱). حکم برائت نیز در صورت قطعیت و حتی با پیدا شدن دلیل جدید، قابل تجدید رسیدگی نخواهد بود اگر چه در مورد تصمیمات مراجع تحقیق (بازپرس و دادیار) قانون برای یک بار تجدید رسیدگی را مجاز دانسته است.^۱ تنها استثنایی که در مورد احکام دادگاه‌ها مورد پذیرش قانون‌گذاران در مقررات دادرسی قرار گرفته، تأسیس اعاده‌ی دادرسی در امور کیفری نسبت به احکام محکومیت است. دلیل این استثناء، ضرورت رفع اشتباهات قضایی و حمایت از حقوق محکوم در صورت بی‌گناهی است. به این

۱. ماده‌ی ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲: «هرگاه به علت فقدان یا عدم کفایت دلیل قرار منع تعقیب صادر و در دادسرا قطعی شود، نمی‌توان بار دیگر متهم را به همان اتهام تعقیب کرد مگر پس از کشف دلیل جدید که در این صورت با نظر دادستان یک بار قابل تعقیب است و اگر این قرار در دادگاه قطعی شود، پس از کشف دلیل جدید به درخواست دادستان می‌توان او را برای یک بار با اجازه دادگاه صالح برای رسیدگی به اتهام تعقیب کرد. در صورتی که دادگاه تعقیب مجدد را تجویز کند، بازپرس مطابق مقررات رسیدگی می‌کند».

لحاظ در مورد احکام براءت، امر مختوم به طور مطلق پذیرفته شده و از موارد اعاده‌ی دادرسی نمی‌باشد. گفته شده است که صدور حکم به تعلیق اجرای مجازات تعیین شده، اگر حکم قطعی شده باشد اعتبار امر مختوم ندارد؛ زیرا حسب قواعد مربوط به احکام تعلیقی، این احتمال می‌رود که مدت تعلیق مجازات تمدید یا لغو شود و دادگاه دستور به اجرای آن صادر نماید (خزایی، ۱۳۷۱: ۹۳-۹۲). این نظر قابل پذیرش نیست؛ زیرا ملاک تحقق و استقرار اعتبار امر مختوم، صدور تصمیم قطعی است؛ اجرا یا عدم اجرای مجازات در تحقق این اعتبار مداخلیتی ندارد تا لغو قرار تعلیق اجرای مجازات را بتوان از موجبات عدم تحقق آن دانست. بنابراین به محض قطعیت رأی دادگاه، با لحاظ احراز سایر شرایط، تصمیم دادگاه واجد اعتبار امر مختوم می‌شود و امکان تعقیب مجدد متهم سلب می‌گردد. این امر در زمره‌ی شرایط عمومی تحقق قاعده‌ی امر مختوم در دعاوی مدنی و کیفری است.

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در شناسایی قاعده‌ی اعتبار امر مختوم، به ذکر آن در بند چ از ماده‌ی ۱۳ به عنوان یکی از جهات موقوفی تعقیب بسنده نموده است. برای جبران نقص قواعد امر مختوم در حقوق کیفری، قواعد حقوق کیفری را به تحلیل‌های مدنی احاله داده‌اند. بدین ترتیب نویسندگان حقوق کیفری بدون توجه به وجوه افتراق و تمایز بنیادین قلمروی کیفری و مدنی با تکیه بر تحلیل‌های پذیرفته شده در عرصه‌ی حقوق مدنی، نسبت به شناسایی شرایط تحقق و استناد به قاعده‌ی امر مختوم کیفری اهتمام می‌ورزند.

شرایط تحقق قاعده‌ی اعتبار امر قضاوت شده در قلمرو حقوق مدنی و قواعد آیینی حاکم بر آن، وحدت سه امر «موضوع»، «سبب» و «اصحاب دعوا» اعلام شده است (شمس، ۱۳۸۸: ۴۴۵-۴۵۰)؛ اما در حوزه‌ی حقوق کیفری، این موضوع محل مناقشه است که آیا تحقق اعتبار امر مختوم در این حوزه نیز منوط به وجود و احراز هر سه شرط پیش گفته است یا این که اشتراط یا عدم اشتراط هر یک از شرایط را باید با توجه به ویژگی‌ها و اختصاصات حقوق کیفری مورد ارزیابی قرار داد.

۳. وجوه افتراق قلمرو مدنی و کیفری

در حقوق مدنی، روابط حقوقی را مشمول اصل نسبی بودن دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۲۷۶)؛ بدین معنا که وضعیت حقوقی اشخاص از تعهدات و حقوق دیگران متأثر نخواهد شد و هر رابطه مستقل از دیگری بررسی می‌شود. برای حقوق کیفری چنین نسبیتی قائل نشده‌اند و لذا روابط خود را به صورت مطلق تحلیل می‌کند تا آثار آن‌ها جامعه‌ی معین را تحت پوشش قرار دهد (خدابخشی، ۱۳۸۷: ۱۴۴). افزون بر این، در قلمرو حقوق مدنی سبب دعوا در رابطه با اصحاب همان دعوا مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین حتی در فرض وجود سبب واحد برای تمامی افرادی که اراده‌ی حقوقی آن‌ها در ایجاد آن دخالت داشته، حق طرح دعوا و مطالبه به مفهوم عام آن به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، در حوزه‌ی روابط خصوصی افراد، سبب واحد به نسبت تمام افرادی که در حیات بخشیدن به آن نقش داشته‌اند قابل تجزیه است. برای مثال، اگر چند نفر در انعقاد قراردادی در قالب عقد بیع به عنوان مشتری دخالت داشته باشند، هر یک از آنان نسبت به حقوق برآمده از این قرارداد حق طرح دعوا و مطالبه را خواهند داشت؛ در تعهداتی که برای آنان در مقابل طرف دوم قرارداد ایجاد گردیده نیز وضع به همین منوال خواهد بود؛ اما در حوزه‌ی حقوق کیفری، اگرچه در بسیاری از جرایم «حمایت از حقوق فردی» به عنوان یکی از علل جرم‌انگاری مطرح است، اما تعدد افراد متضرر از جرم واحد، موجب حق مستقلی برای هر یک از آنان به منظور تحمیل ضمانت اجرای کیفری بر مرتکب نخواهد بود. بدین ترتیب در قبال بزه واحد به‌رغم تعدد بزه‌دیدگان، علی‌القاعده صرفاً برای یک مرتبه امکان تعقیب کیفری مرتکب و تحمیل مجازات بر وی وجود خواهد داشت و در حوزه‌ی حقوق کیفری برخلاف حقوق مدنی، سبب واحد به اعتبار تعدد افراد زیان‌دیده قابل تجزیه نمی‌باشد. این نکته از تفاوت‌های بنیادین قلمرو حقوق مدنی و کیفری است که آثار متفاوتی را به دنبال دارد. لذا این نظر که «حقوق کیفری عمل و حقوق مدنی سبب را می‌بینند و چون اسباب متعددی به نسبت عمل واحد قابل تصور است، لذا امر مختوم مدنی برعکس کیفری آن دارای نسبیت حقوقی است» رد شده است (همان: ۱۴۴). در توجیه می‌توان گفت در هر دو حوزه‌ی حقوق مدنی و کیفری، سبب از دیدگاه قانون‌گذار به عنوان خالق

اسباب، یکی است؛ تفاوت صرفاً در قابلیت تجزیه‌ی سبب در اولی و عدم این قابلیت در دومی است. قابلیت تجزیه، امکان طرح دعاوی متعدد و مستقل برای هر یک از افراد ذی‌نفع در سبب را فراهم می‌نماید؛ اما در حوزه‌ی حقوق کیفری به لحاظ نقش ثانویه‌ی حقوق فردی در مقایسه با منافع جمعی و عدم قابلیت تجزیه‌ی قانونی سبب به اعتبار تعدد افراد ذی‌نفع، امکان طرح دعاوی متعدد و تحمیل ضمانت‌های مکرر متصور نمی‌باشد و سبب به صورت نوعی و شخصی در اعمال ضمانت‌های کیفری مورد توجه قانون‌گذار کیفری قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، در جرم تخریب کیفری در فرض تعدد مالکین مال موضوع بزه، برای هر یک از شرکاء امکان طرح دعاوی مدنی مطالبه‌ی خسارت به میزان سهم خود در مال متصور است؛ اما از نقطه نظر تعقیب کیفری و تحمیل ضمانت اجرای قانونی مقرر، مرتکب صرفاً برای یک بار قابل تعقیب و مجازات است و امکان تجدید تعقیب و اعمال مجدد مجازات از سوی دیگر شرکاء وجود ندارد.

از دیگر تفاوت‌های بنیادین قلمرو مدنی و کیفری در بحث اعتبار امر مختوم، در اعتبار مطلق و نوعی نتیجه‌ی برآمده از دادرسی کیفری نسبت به مدنی است. در این خصوص گفته شده است: «نتیجه‌ی دادرسی در دعاوی کیفری به صورت نوعی است و برخلاف دعاوی مدنی، تنها به اصحاب دعوا و قائم مقام آن‌ها محدود نمی‌شود. حکم کیفری اعتبار مطلق و نوعی دارد و با یک بار رسیدگی آثار خود را نسبت به همگان نشان می‌دهد. در حقوق مدنی نتیجه‌ی دعوا شایسته‌ی طرفین است و اشخاص ثالث چون در تبلور آن دخالتی نداشته‌اند، از سود و زیان آن نیز بهره‌ای نخواهند برد (خدابخشی، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

خصیصه‌ی مطلق و نوعی نتیجه‌ی برآمده از دادرسی کیفری، حق طرح دعوا یا ادعای خلاف آن را از دیگر افراد سلب می‌نماید؛ بدین ترتیب، نتیجه‌ی دادرسی کیفری هرچه باشد، دیگران مکلف به پذیرش و تمکین نسبت به آن هستند. البته در موارد بسیار استثنایی، قانون‌گذار امکان طرح مجدد و مستقل دعاوی کیفری از سوی دیگر افراد متضرر از بزه واحد را پیش‌بینی نموده است؛ به عنوان مثال در بزه قذف، وفق ماده‌ی ۲۵۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ «کسی که چند نفر را به یک لفظ قذف نماید، هر کدام از قذف شدگان می‌توانند

جداگانه شکایت کنند و در صورت صدور حکم محکومیت، اجرای آن را مطالبه کنند...». علت این حکم استثنایی را باید در غلبه‌ی حقوق فردی بر منافع جمعی در جرایم علیه حیثیت معنوی افراد جست‌وجو نمود. در این قبیل جرایم، اعمال مجازات از مهم‌ترین طرق تشفی خاطر بزه‌دیده تلقی می‌شود.

۴. شرایط اختصاصی تحقق اعتبار امر مختوم

همان‌طور که گفته شد در دعاوی مدنی و وحدت اصحاب دعوا، وحدت موضوع و وحدت سبب، به عنوان سه شرط تحقق و استناد به قاعده‌ی اعتبار امر مختوم مورد شناسایی قرار گرفته است. تفاوت‌های بنیادین قلمرو حقوق کیفری و مدنی و مبانی متفاوت قاعده‌ی مذکور در این دو حوزه، ما را از تحلیل موضوع بر اساس استدلال‌های مدنی و پذیرش مطلق این شرایط در امور کیفری بر حذر می‌دارد. بنابراین تلاش بر این است که با بررسی و تحلیل شرایط فوق بر اساس مبانی ویژه‌ی حقوق کیفری، به نتیجه‌ی علمی در باب شناسایی شرایط اعتبار قاعده‌ی امر مختوم در دعاوی کیفری دست یابیم.

۴-۱. وحدت اصحاب دعوا

منظور از وحدت اصحاب دعوا این است که بزه‌دیده و متهم در هر دو پرونده یکی باشند؛ مهم نیست که چه کسی در پرونده‌ی سابق باعث به جریان افتادن تعقیب کیفری شده باشد و کافی است که در پرونده سابق ارتکاب جرم علیه کسی ادعا شده که در پرونده‌ی جدید نیز به عنوان بزه‌دیده مطرح است و در هر دو پرونده متهم یکی باشد. به عنوان مثال گفته شده است که اگر در رسیدگی قبلی به دلیل موکول نبودن تعقیب به تقاضای شاکی خصوصی، دادستان صرفاً بر اساس گزارش ضابطان دادگستری اقدام به تعقیب کیفری نموده باشد و در پرونده‌ی جدید بزه‌دیده به عنوان شاکی خصوصی به طرح شکایت پرداخته باشد، شرط وحدت اصحاب دعوا در دو پرونده موجود است (خالقی، ۱۳۹۴: ۱۳۸).

در تحلیل این نظر لازم است تلقی بزه‌دیده به عنوان یکی از اصحاب دعوا را حمل بر مسامحه نمود. مستفاد از ماده‌ی ۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری «چنان‌چه

بزه‌دیده تعقیب مرتکب را درخواست نماید شاکی و در صورتی که جبران ضرر و زیان وارده را مطالبه کند مدعی خصوصی نامیده می‌شود». بنابراین بزه‌دیده عنوانی خنثی است که تا پیش از طرح دعوا مجال بحث می‌یابد؛ در حالی که بحث از اصحاب دعوا مربوط به مرحله‌ی طرح دعوا و شروع فرایند تعقیب است. لذا در بررسی شرط وحدت اصحاب دعوا به عنوان یکی از شروط تحقق قاعده‌ی امر مختوم، باید بین جرایم قابل گذشت و غیر قابل گذشت قائل به تفکیک شد. در حوزه‌ی جرایم قابل گذشت، بدین لحاظ که شروع تعقیب و خاتمه دادن به آن در اختیار شاکی است، صرفاً وی را باید به عنوان طرف دعوا مورد شناسایی قرار داد؛ در حالی که در حوزه‌ی جرایم غیر قابل گذشت، مداخله‌ی شاکی صرفاً به منظور پیشبرد مؤثر امر تعقیب و محاکمه و حمایت از حقوق خصوصی احتمالی است؛ اراده‌ی وی نه در به جریان افتادن امر تعقیب و نه در خاتمه دادن به آن کارساز نیست و این دادستان است که به نمایندگی از جامعه و با تکیه بر اختیار قانونی تفویض شده از سوی قانون‌گذار، اقدام به تعقیب مرتکب می‌نماید. بدین ترتیب در جرایم غیر قابل گذشت، صرف نظر از این که دادستان رأساً مبادرت به تعقیب نموده باشد یا متعاقب تقاضای شاکی خصوصی امر تعقیب را آغاز نماید، این دادستان است که طرف دعوا با متهم محسوب می‌شود. بر این اساس، چنان چه پس از صدور حکم قطعی در خصوص فرد الف در جرایم غیر قابل گذشت، مجدداً به لحاظ همان رفتار سابق، دعوای کیفری علیه وی تجدید شود، صرف نظر از این که شروع تعقیب به تقاضای شاکی بوده یا رأساً از سوی دادستان صورت پذیرفته باشد، با وجود سایر شرایط، دعوا به مانع امر مختوم برخورد می‌نماید. در این خصوص دیوان عالی فرانسه اظهار داشته است: «وقتی دادسرا دعوای عمومی را علیه متهم شروع کرده و به صدور حکم انجامیده است، حکم صادره اعتبار امر مختوم دارد و مدعی خصوصی نمی‌تواند امر کیفری را از نو به حرکت درآورد. هم‌چنین به عکس، مواردی که امر کیفری با شکایت مدعی خصوصی اعمال شده و مختومه گردیده، دادسرا نمی‌تواند برای همان عمل و علیه همان افراد مجدداً اقدام به تعقیب نماید (Bouzat pinatel, 1970: 1477).

بدین ترتیب تفاوتی نمی‌کند که امر کیفری توسط دادستان به جریان افتاده

باشد یا حسب تقاضای شاکی آغاز شده باشد. در حوزه‌ی جرایم قابل گذشت، به لحاظ این که صرفاً شاکی قادر به طرح دعوی کیفری است، مشکلی در شناسایی اصحاب دعوا بروز نمی‌کند. افزون بر این، در هر دو فرض فوق، تنها زمانی اعتبار امر مختوم قابل طرح است که شخص واحد به عنوان متهم مورد تعقیب قرار گرفته باشد.

در بحث از شرط وحدت اصحاب دعوا گفته شده است «از شرط مربوط به وحدت اصحاب دعوا نباید نتیجه گرفت که الزاماً با تغییر اصحاب دعوا قاعده‌ی اعتبار امر مختوم مصداق پیدا نمی‌کند؛ چون به خصوص در امور کیفری، آن چه واجد اهمیت بسیار است، ماهیت اتهام است و شرط مربوط به وحدت اصحاب دعوا در مقابل وحدت موضوع نقش فرعی ایفا می‌کند (رحمدل، ۱۳۹۵: ۱۱) این حقوق دان به عنوان مثال فرضی را در نظر گرفته که چکی به عنوان امانت تحویل شرکتی شده و صورت جلسه‌ی امانی بودن چک را رئیس هیات مدیره و مدیر عامل امضا کرده‌اند. شاکی علیه مدیرعامل به اتهام خیانت در امانت شکایت می‌کند و به لحاظ عدم احراز شرایط تحقق جرم، قرار منع تعقیب صادر می‌شود؛ حال اگر صاحب چک مجدداً علیه رئیس هیات مدیره شکایت کیفری تحت عنوان خیانت در امانت مطرح کند، نمی‌توان گفت که با اختلاف اصحاب دعوا، طرح شکایت مجدد مجاز است؛ زیرا آن چه که موضوعیت دارد، احراز شرایط تحقق جرم است و چنین شرایطی احراز نشده و نمی‌توان با تغییر دادن متهم مجدداً به طرح شکایت اقدام نمود» (رحمدل، ۱۳۹۵: ۱۱). از مطلب فوق چنین استنباط می‌شود که از دیدگاه نگارنده، وحدت اصحاب دعوا از شرایط تحقق اعتبار امر مختوم کیفری نیست؛ چرا که دادگاه در بررسی خود، وقوع بزه را در رابطه با مرتکب یا تمامی مرتکبین احتمالی را اعم از این که در شکواییه‌ی اولیه نامی از آنان برده شده باشد یا خیر، مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و صدور قرار منع تعقیب به منزله‌ی عدم وقوع جرم است. به نظر می‌رسد با لحاظ رویه‌ی قضایی باید گفت، این نظر حداقل در جرایم قابل گذشت به طور مطلق و در جرایم غیر قابل گذشت تا حدود زیادی قابل پذیرش نیست؛ چرا که اولاً، در جرایم قابل گذشت، دادگاه شکایت شاکی و جرم مورد ادعای وی را صرفاً در رابطه با متهم مورد نظر وی مورد سنجش و بررسی

قرار می‌دهد. بنابراین نتیجه‌ی برآمده از این دادرسی نمی‌تواند مانعی بر طرح شکایت علیه فرد دیگر باشد. به عبارت دیگر، متهم دعوای دوم نمی‌تواند از نتیجه‌ی دادرسی در دعوای اول منتفع شود؛ ثانیاً، در جرایم غیر قابل گذشت، جز در جرایم مهمی مانند قتل، مستفاد از رویه‌ی قضایی، دادگاه صرفاً جرم واقع شده را در رابطه با متهم مورد نظر در پرونده (و نه تمامی متهمان احتمالی) مورد رسیدگی قرار می‌دهد. بنابراین صدور حکم در دادرسی اول مانع از تعقیب کیفری فرد دیگری تحت همان اتهام نمی‌شود؛ اگرچه که در صورت صدور حکم محکومیت علیه هر دو متهم، جز در فرض شرکت در جرم، امکان تعارض احکام صادره و در نتیجه انطباق موضوع بر موارد اعاده‌ی دادرسی (بند پ ماده‌ی ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری^۱) متصور خواهد بود.

۲-۴. وحدت موضوع

برخی از نویسندگان حقوقی در تبیین مفهوم موضوع به عنوان یکی از شرایط اعتبار امر مختوم نظر داده‌اند که موضوع همان چیزی است که عمل بر روی آن ارتکاب یافته است؛ لذا در جرم تخریب، مالی که تخریب شده موضوع دعوا تلقی می‌شود (رحمدل، ۱۳۹۵: ۱۲). نظر اخیر موضوع را به عنوان یکی از اجزای رکن مادی جرم به کار گرفته است؛ در حالی که تشابه موضوع به عنوان یکی از اجزای رکن مادی و موضوع به عنوان یکی از شرایط تحقق اعتبار امر مختوم، صرفاً یک تشابه لفظی است؛ همان‌طور که تشابه سبب به عنوان عامل وقوع جرم با سبب به عنوان شرط تحقق اعتبار امر مختوم از همین سنخ است.

برخی دیگر از نویسندگان، موضوع دعوای جزایی را اصولاً اعمال مجازات بر متهم دانسته‌اند. در تبیین این دیدگاه گفته شده است: «در دو یا چند دعوای کیفری، موضوع مسلماً یکی است و تفاوتی نمی‌کند که دعوای عمومی توسط دادستان یا مدعی خصوصی مطرح شده باشد؛ زیرا هدف در هر دو مورد، مجازات

۱. «... شخصی به علت انتساب جرمی محکوم شود و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم، بی‌گناهی یکی از آنان احراز گردد...».

متهم است» (خزایی، ۱۳۷۱: ۸۴).

نظرات فوق فاقد حداقل مبانی علمی و نظری قابل قبول در شناسایی مفهوم موضوع است و هر یک به نوعی به خطا رفته است. به منظور تحلیل دقیق‌تر مسأله، لازم است مفهوم و معنای موضوع در دعاوی مدنی را به عنوان مبنا و پایه‌ی بحث و تحلیل خود قرار دهیم و سپس با لحاظ تفاوت‌های بنیادین دو حوزه‌ی حقوق مدنی و کیفری، به این سوال پاسخ دهیم که آیا وحدت موضوع به مفهوم مورد نظر در دعاوی مدنی، شرط تحقق و استناد به امر مختوم کیفری نیز می‌باشد. هر تحلیل دیگری غیر از این، فاقد مبنای علمی خواهد بود؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که ما موضوع را در مفهومی غیر از آن چه که در دعاوی مدنی مورد شناسایی قرار گرفته است، در نظر بگیریم؛ در حالی که مبنای ما در سایر شرایط همان است که در حوزه‌ی دادرسی‌های مدنی مورد پذیرش قرار گرفته است.

در باب مفهوم «موضوع دعوا» در دادرسی‌های مدنی، ماده‌ی ۴ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه مصوب ۲۰۰۸ مقرر می‌نماید «موضوع اختلاف به وسیله ادعاهای متبادل بین اصحاب دعوا تعیین می‌شود. این ادعاها به موجب دادخواست خواهان و لوایح دفاعی خوانده مشخص می‌شود...». حقوق دانان فرانسوی بر این عقیده‌اند که برای شناسایی اتحاد یا اختلاف موضوع دو دعوا، بهترین ضابطه، توجه به رابطه‌ی حکم سابق و تقاضای مدعی در ادعای جدید است. بنا بر مطالب فوق، موضوع دعاوی مدنی همان چیزی است که مورد مطالبه‌ی خواهان است. رویه‌ی قضایی در تبیین مفهوم موضوع، آن را خواسته‌ی خواهان در دعاوی مطروحه می‌داند و بنابراین مواردی مانند خلع ید از ملک غیر منقول، الزام خوانده به تنظیم سند رسمی و اعلام فسخ قرارداد که به عنوان خواسته از سوی خواهان در دادخواست تقدیمی به دادگاه درج می‌گردد، موضوع دعاوی مدنی را تشکیل می‌دهد.

در حوزه‌ی دعاوی کیفری، «موضوع» عمل ارتکاب یافته یا عنصر مادی جرم صرف نظر از مقام و وصف آن در قوانین کیفری دانسته شده است و در مقام تمایز آن از سبب گفته شده است: «عمل نهی شده به لحاظ وصف کیفری آن، «سبب» تعقیب در دعاوی کیفری است» (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۸۳). چنین برداشتی از موضوع، باعث اختلاط آن با مفهوم «سبب» (به شرحی که خواهد

آمد) و در نتیجه بیهوده شدن بحث از آن خواهد شد. سبب واقعه رفتار ممنوعی است که قانون به آن سببیت اعطا کرده و جرم شناخته است. بدین ترتیب بحث از وجود سبب فرع بر احراز وقوع موضوع است. «موضوع»، خود در دل «سبب» جای می‌گیرد و احراز وحدت سبب ما را از احراز وحدت موضوع بی‌نیاز می‌کند. این امر مانع از آن است که در تحلیل شرایط تحقق اعتبار امر مختوم، وحدت موضوع را در کنار سایر شرایط به نحو جداگانه مورد بررسی و تحلیل قرار داد و برای آن وجود مستقلی قائل شد؛ بلکه در همان ابتدای تحلیل، به ناچار باید آن را کنار گذاشت. به نظر می‌رسد دلیلی وجود ندارد که موضوع را در دعاوی مدنی و کیفری در دو معنای متفاوت به کار برد. بر این اساس، خواسته‌ی مورد ادعای شاکی در شکواییه‌ی تقدیمی و یا دادستان به نمایندگی از جامعه، موضوع دعاوی کیفری را تشکیل می‌دهد؛ اما مسأله‌ی مورد مناقشه و محل نزاع، آن است که آیا «وحدت موضوع» در مفهوم مورد نظر، از زمره شرایط تحقق و استناد به امر مختوم کیفری است. برای مثال اگر متهم تحت عنوان تخریب عمدی مورد تعقیب قرار گیرد و حکم برائت صادر شود و این حکم قطعیت حاصل نماید، آیا امکان تعقیب مجدد وی به واسطه‌ی همان رفتار و این بار تحت عنوان اتهامی دیگری مانند خیانت در امانت وجود دارد یا خیر؟ در حوزه‌ی دعاوی مدنی، تغییر موضوع دعوا از سوی خواهان مانع اعتبار امر مختوم را مرتفع می‌نماید و دادگاه مکلف به استماع و رسیدگی به دعاوی خواهان است. اشتراط وحدت موضوع به عنوان یکی از شرایط تحقق اعتبار امر مختوم در حوزه‌ی دادرسی‌های مدنی به لحاظ وضعیت خاص حاکم بر آن دعاوی است. در دادرسی‌های حقوقی دادگاه محصور و مقید به خواسته یا همان موضوع دعوا است و صدور حکم خارج از محدوده‌ی موضوع مورد تقاضای خواهان از موجبات اعاده‌ی دادرسی و نقض حکم است؛ اما در دعاوی کیفری دادگاه تنها محدود و مقید به موضوع یا عنوان اتهامی مذکور در شکواییه‌ی تقدیمی یا کیفرخواست صادره نمی‌باشد؛ بلکه مکلف است اجزای رفتار مادی مورد ادعای شاکی یا دادستان را در انطباق با قوانین و نصوص جزایی بررسی کند و پس از این بررسی است که می‌تواند در صورت عدم انطباق یا عدم کفایت دلیل، قرار منع تعقیب یا حکم برائت صادر کند و یا به عکس نظر به محکومیت دهد. این نکته

از تفاوت‌های بنیادین میان شیوه‌ی دادرسی در دعاوی کیفری و مدنی است که اثر مستقیم آن، اشتراط «وحدت موضوع» در دادرسی‌های مدنی به عنوان یکی از شرایط تحقق اعتبار امر مختوم و عدم اشتراط آن در دعاوی کیفری است. بنابراین در عرصه‌ی دعاوی حقوقی، طرح مجدد دعوا با تغییر موضوع یا خواسته به لحاظ نسبت حکم صادره در دادرسی سابق و محدود بودن دادگاه به همان موضوع مورد تقاضای خواهان به مانع امر مختوم برخورد نمی‌کند؛ اما در دعاوی کیفری که حکم سابق با لحاظ نصوص و عناوین جزایی صادر گردیده، دادگاه خود را محصور در عنوان یا موضوع مطروحه از سوی شاکی یا دادستان قرار نداده است و لذا طرح مجدد دعوا از طریق تغییر عنوان اتهامی یا موضوع دعوا پذیرفته نیست و تعقیب مجدد با مانع امر مختوم مواجه خواهد بود.

۳-۴. وحدت سبب

در تحقق اعتبار امر مختوم، عناصر قانونی و مادی جرم که حکم مختوم بر اساس آن صادر شده است، در دعاوی کیفری جدید باید یکسان باشند. در پاره‌ای از تألیفات حقوقی، پیرامون مفهوم «سبب» آمده است: «منظور از سبب دعوا مبنا و هدفی است که بر اساس آن اقدام به رسیدگی می‌شود و به این ترتیب سبب دعوا در دادرسی‌های حقوقی، جبران یک خسارت مالی یا الزام به انجام یک تعهد به نفع خواهان دعوا است. در رسیدگی‌های کیفری، سبب دعوا را اعمال مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی نسبت به کسی دانسته‌اند که ادعا شده به نظم عمومی جامعه لطمه زده است (خالقی، ۱۳۹۴: ۱۳۸؛ ساسانیان، ۱۳۸۹: ۶۴). همین مؤلف در جای دیگری از اثر خود، تعیین مجازات را به عنوان مهم‌ترین اثر دعاوی کیفری تلقی نموده است. چنین برداشت و تعبیری از سبب مبتنی بر اشتباه است. بدیهی است امر واحد هرگز نمی‌تواند در زمان واحد، هم علت تعقیب کیفری باشد و هم اثر و نتیجه‌ی تعقیب کیفری. تحمیل ضمانت اجرای کیفری یا مجازات در انتهای فرایند تعقیب کیفری قرار دارد؛ در حالی که سبب تعقیب کیفری در ابتدای این فرایند و علت به جریان افتادن آن است؛ بنابراین مجازات هیچ‌گاه نمی‌تواند به عنوان سبب دعاوی کیفری، «علت» به جریان افتادن چرخه‌ی دادرسی کیفری تلقی شود.

مفهوم سبب در زمینه‌ی جهات موضوعی (و نه حکمی) قرار می‌گیرد که قابل توصیف قانونی است. بر این اساس در دعاوی مدنی سبب رابطه‌ای حقوقی است که بر مبنای عمل حقوقی (عقد، ایقاع و قرارداد) یا واقعه‌ی حقوقی (اتلاف، تسبیب، غصب و ...) به وجود آمده و بر مبنای آن رابطه، خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند (شمس، ۱۳۸۸: ۴۵۱). بدین ترتیب قرار دادن قانون در ردیف سایر وقایع حقوقی و پذیرش آن به عنوان سبب کیفری را مبنی بر خطا دانسته و گفته‌اند: «مقصود از سبب، واقعه‌ای است که قانون به آن سببیت اعطا کرده است تا کیفر پیش‌بینی شده در قانون را جلب کند. بنابراین در مقام تعیین سبب دعوا باید از خالق اسباب گذشت و به وقایعی پرداخت که سبب تعقیب کیفری قرار می‌گیرند و از این دیدگاه، سبب دعوای کیفری ارتکاب عمل ممنوعی است که در قانون جرم شناخته شده است» (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۸۲).

بنا بر آن‌چه گفته شد، سبب در بحث از اعتبار امر مختوم، رفتار اعم از فعل یا ترک فعل است که حق بر تعقیب کیفری مرتکب و تحمیل بار مسئولیت کیفری و به تبع آن مجازات پیش‌بینی شده از سوی قانون‌گذار بر وی را ایجاد می‌نماید. بدین ترتیب تحمیل ضمانت اجرای کیفری مقرر در قانون، اگرچه هدف و غایت تعقیب کیفری مرتکب است، اما این هدف بدون ارتکاب رفتار مجرمانه‌ی مورد نظر مقنن توسط تابعان قانون نمی‌تواند موجب شروع فرایند تعقیب کیفری گردد. اشتباه در شناسایی سبب کیفری تا بدانجا است که نویسنده‌ی اظهار نموده است که «اگر فردی با عمل واحد از چند نفر کلاهبرداری نماید، با طرح دعوا توسط یکی از آن‌ها یا توسط دادستان، مانعی برای طرح دعوای اشخاصی که در دعوای اول حضور نداشته‌اند وجود ندارد؛ زیرا یکی از نتایج جرم کلاهبرداری، نسبی بودن جریمه‌ی نقدی است که حسب میزان مال کلاهبرداری شده از هر شخص متفاوت خواهد بود. بنابراین اگر یکی از زیان‌دیدگان شکایت کند و میزان مال برده شده از وی یک میلیون تومان باشد و حکم به مجازات حبس و جریمه‌ی نقدی معادل همین مبلغ صادر شود، شخص دیگری که از همان عمل به میزان دو میلیون تومان متضرر شده است نیز می‌تواند دعوای کلاهبرداری را مطرح کند و با مانع امر مختوم مواجه نخواهد شد؛ زیرا هنوز بخشی از مجازات مقرر (جریمه‌ی نقدی

به عنوان بخشی از سبب) باقی مانده است ... هر چند (دادگاه) نمی تواند حکم به حبس صادر کند و مجازات حبس مشمول امر مختوم است (خدابخشی، ۱۳۸۷: ۱۴۶). در نقد این نظر باید گفت اگر چه که در زمان ابراز آن، قانون گذار نظریه‌ی «تعدد مادی به اعتبار تعدد نتایج» را به صراحت پیش‌بینی نکرده بود، اما در همان زمان نیز به این لحاظ که بردن مال دیگری از نتایج بزه کلاهبرداری است، در فرض تعدد مالباختگان، به لحاظ تعدد نتایج حاصل از رفتار واحد با موضوع تعدد مادی بزه مواجه بوده‌ایم و بنابراین امکان تعقیب مجدد مرتکب بزه کلاهبرداری به لحاظ متعدد بودن اسباب (نتیجه به عنوان جزئی از رفتار مادی تشکیل دهنده‌ی سبب و نه نسبی بودن جزای نقدی به عنوان بخشی از سبب دعوای کیفری) فراهم بوده است. به عبارت دیگر، علت عدم تحقق اعتبار امر مختوم، تعدد اسباب مادی به لحاظ تعدد نتایج (و نه نسبی بودن جزای نقدی) است؛ بنابراین در تعقیب مجدد نیز امکان محکومیت مرتکب به حبس و جزای نقدی مقرر در قانون وجود دارد؛ اگر چه که در وضعیت فعلی، با لحاظ ماده‌ی ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره‌ی ذیل آن^۱، صرفاً مجازات اشد قابل اجرا خواهد بود.

در رابطه با بحث سبب مسائلی مطرح می‌شود که به شرح آتی طرح و تحلیل می‌گردد.

۴-۳-۱. احراز وصف (شرط) جدید پس از قطعیت حکم

در این فرض، عمل واحدی مانند سرقت ساده ارتکاب یافته و نسبت به آن رسیدگی به عمل آمده اما پس از قطعیت حکم مشخص می‌شود که سارق مسلح

۱. «در جرایم موجب تعزیر هرگاه جرایم ارتكابی بیش از سه جرم نباشد دادگاه برای هر یک از آن جرایم حداکثر مجازات مقرر را حکم می‌کند و هرگاه جرایم ارتكابی بیش از سه جرم باشد، مجازات هر یک را بیش از حداکثر مجازات مقرر قانونی مشروط به این‌که از حداکثر به اضافه نصف آن تجاوز نکند، تعیین می‌نماید. در هر یک از موارد فوق فقط مجازات اشد قابل اجراء است و اگر مجازات اشد به یکی از علل قانونی تقلیل یابد یا تبدیل یا غیر قابل اجراء شود، مجازات اشد بعدی اجراء می‌گردد. در هر مورد که مجازات فاقد حداقل و حداکثر باشد، اگر جرایم ارتكابی بیش از سه جرم نباشد تا یک‌چهارم و اگر جرایم ارتكابی بیش از سه جرم باشد تا نصف مجازات مقرر قانونی به اصل آن اضافه می‌گردد.

تبصره ۱- در صورتی که از رفتار مجرمانه واحد، نتایج مجرمانه متعدد حاصل شود، طبق مقررات فوق عمل می‌شود...».

بوده است. مثال دیگر برای این فرض حالتی است که فردی به اتهام خیانت در امانت محکومیت قطعی تحصیل می‌کند و سپس مشخص می‌شود که کارمند دولت بوده و رفتار مجرمانه‌ی ارتكابی منطبق بر عنوان اختلاس است. در هر دو مثال فوق، وصف یا شرط جدیدی کشف گردیده است که در مجازات قانونی مرتکب موثر است. حال سوال این است که آیا امکان تعقیب مجدد مرتکب تحت عنوان توصیف جدید وجود دارد.

در حقوق فرانسه این دعوا قابل رسیدگی است و تنها باید مجازات سابق احتساب شود (zeedition, 2000: 6-7). در حقوق ایران نیز برخی از نویسندگان به این سوال پاسخ مثبت داده و چنین استدلال کرده‌اند: «تعیین مجازات در جرایم مشابه، همواره از اصل شدیدترین میزان آن پیروی می‌کند و در موردی که مسلحانه بودن سرقت از ابتدا ثابت می‌شود، مجازات شدیدتری نسبت به سرقت ساده به دنبال داشت. در این فرض نیز با تغییر سبب دعوا و عدم تعیین مجازات در دعوای اول، امر مختوم تحقق نمی‌یابد (خدابخشی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). اصل نظر قابل دفاع است؛ اما مبانی استدلالی آن با ایراد مواجه است. آن شناسایی مجازات یا همان ضمانت اجرای کیفری به عنوان سبب دعوا است؛ در حالی که رفتار مادی موضوع نصوص کیفری که از سوی قانون‌گذار منع گردیده، سبب دعوای کیفری را تشکیل می‌دهد و نه مجازات وضع شده از سوی مقنن.

در هر دو مثال فوق، بخشی از رکن مادی در تعقیب کیفری سابق و تحمیل مجازات مقرر قانونی ملحوظ نظر مرجع قضایی قرار نگرفته است. مسلح بودن سارق و کارمند بودن مرتکب، هر دو از اجزای رکن مادی تشکیل دهنده‌ی سبب دعوای کیفری است که در تعقیب و مجازات مورد توجه قرار نگرفته و توصیف رفتار مادی ارتكابی بدون توجه به آن‌ها صورت پذیرفته است. لذا با احراز اجزای فوق، شرط وحدت سبب که مانع از تعقیب مجدد می‌باشد منتفی خواهد بود. در واقع زمانی وحدت سبب محقق می‌شود که اجزای رکن مادی تشکیل دهنده‌ی سبب، در دعوای سابق و فعلی یکی باشد؛ در حالی که در مثال‌های فوق این گونه نیست. حال این سوال قابل طرح است که چنانچه به لحاظ منتفی بودن شرط وحدت سبب، تعقیب مجدد مرتکب را متصور بدانیم، حکم صادره در دعوای سابق در صورتی که متضمن محکومیت متهم به مجازات باشد چه وضعیتی پیدا می‌کند.

در مقررات شکلی و ماهوی ایران بر خلاف حقوق فرانسه، نص صریحی برای پاسخ به این سوال وجود ندارد، اما تلقی این فرض به عنوان جهتی برای اعاده‌ی دادرسی قابل توجیه است.

۲-۳-۴. حدوث نتایج جدید پس از قطعیت حکم

ممکن است حین دادرسی و صدور حکم قطعی، پاره‌ای از نتایج رفتار مجرمانه بر دادگاه پوشیده باشد و یا آن رفتار هنوز به وقوع نپیوسته باشد و بر این اساس، دادرسی و صدور حکم صرفاً بر مبنای نتایج موجود صورت پذیرد؛ حال این سوال مطرح می‌شود که آیا با حدوث یا کشف نتیجه‌ی مجرمانه‌ی جدید، تعقیب و محاکمه‌ی مجدد مرتکب در قبال رفتار سابق با مانع اعتبار امر مختوم مواجه خواهد شد. اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه در چنین مواردی امر مختوم را محقق ندانسته و رسیدگی مجدد به دعوا را تجویز نموده است. در نظر مشورتی شماره‌ی مورخ ۱۳۵۳/۱۰/۱۸ این مرجع آمده است: «در جرایمی که نتایج و آثار عمل مرتکب از ارکان تحقق جرم است، حکم قطعی فقط در حدود نتایجی که ضمن رسیدگی دادگاه ملحوظ و قابل پیش‌بینی بوده، اعتبار قضیه‌ی محکوم بها را دارد (بنگرید به: خزائی، ۱۳۷۷: ۱۱۵). از تأمل در نظریه‌ی فوق به روشنی می‌توان دریافت که علت عدم حدوث قاعده‌ی اعتبار امر مختوم، تفاوت در اسباب دعوای سابق و اخیر به لحاظ تفاوت در نتایج حاکم بر رفتار و به تبع آن تفاوت در اجزای مادی تشکیل‌دهنده‌ی سبب است. بنابراین در صورتی که رفتار مرتکب نسبت به تمامیت جسمانی بزه‌دیده صرفاً به حدوث جرح ساده منتهی شود و مرتکب به این اعتبار محکومیت تحصیل نماید و پس از گذشت مدت زمانی از صدور حکم قطعی، همان جرح به دلیل سرایت، به قطع عضو فرد مجروح بینجامد، به جهت این که نتیجه‌ی اخیر جزئی از رکن مادی بزه ارتكابی بوده که در دادرسی و حکم سابق لحاظ نشده، به اعتبار همین نتیجه، اسباب دعوای اخیر و دعوای سابق واحد و مشابه نیست. هم‌چنین در مثال فوق اگر شاکی نسبت به بزه ارتكابی با وضعیت موجود (جرح ساده) اعلام گذشت کند و به اعتبار این گذشت قرار موقوفی تعقیب صادر شود و سپس جرح مذکور منتهی به قطع عضو گردد، قطع عضو سبب جدیدی برای تعقیب و مجازات مرتکب به شمار می‌آید.

برآمد

۱- قلمرو حقوق شکلی مربوط به حوزه‌های مدنی و کیفری، به‌رغم مشابهت‌های فراوان و تأثیرپذیری متقابل نهادها و تأسیسات حقوقی مطروحه در آن‌ها، دارای مرزبندی‌ها و وجوه تفاوت و تمایز اساسی است. بخش عمده‌ای از این تفاوت‌ها ناشی از تفاوت در مبانی، خاستگاه، غایت و اصول حاکم بر این دو قلمرو است. بنابراین ضرورت ایجاد می‌نماید که در تحلیل نهادهای حقوقی مربوط به هر حوزه، ویژگی‌ها و اختصاصات مربوط به آن مورد توجه قرار گیرد.

۲- تحلیل شرایط تحقق و استناد به امر مختوم در امور کیفری بر مبنای تحلیل‌های مدنی، واجد یک ایراد روش شناختی است و به راحتی نمی‌توان به نتایج برآمده از چنین تحلیلی اعتماد کرد.

۳- تلقی رایج از «وحدت اصحاب دعوا»، «وحدت موضوع» و «وحدت سبب»، چه از لحاظ نفس اشتراط آن‌ها به عنوان شرایط حتمی تحقق اعتبار امر مختوم؛ و چه از حیث معنا و مفهوم هر یک از آن‌ها واجد ایرادات اساسی است.

منابع

- امیدی، جلیل، «*دادرسی کیفری و حقوق بشر*»، مجله‌ی مجلس و پژوهش، شماره‌ی ۳۸، تابستان ۱۳۸۲.
- توجهی، عبدالعلی و قربانی قلجلو، مهدی، «*ممنوعیت محاکمه و مجازات مجدد در حقوق کیفری ایران و تعارض‌های آن با اسناد بین‌المللی*»، مجله‌ی حقوقی بین‌المللی، شماره‌ی ۴۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
- حبیبی، محمداسحاق، «*اعتبار امر قضاوت شده*»، نشریه‌ی معرفت، شماره‌ی ۹۳، شهریور ۱۳۸۴.
- حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف (علامه حلی)، *شرایع الاسلام*، شرح: سید عبدالزهرا الحسینی، جلد هفتم، دارالزهرا، ۱۴۰۹ هجری قمری.
- خالقی، علی، *آیین دادرسی کیفری*، جلد نخست، تهران: شهر دانش، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۹۴.
- خدابخشی، عبدالله، «*نگرشی تازه به اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری*»، فصل‌نامه‌ی حقوق، دوره‌ی ۳۸، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۸۷.
- خزایی، منوچهر، «*اعتبار امر مختوم در دعوی کیفری*»، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۱.
- خزایی، منوچهر، *فرایند کیفری*، تهران: گنج دانش، چاپ نخست، ۱۳۷۷.
- رحمدل، منصور، «*اعتبار امر مختوم*»، دو فصل‌نامه‌ی رویه قضایی (حقوق کیفری)، شماره‌ی نخست، بهار و تابستان ۱۳۹۵.
- ساسانیان، امیر، «*قاعده اعتبار امر مختوم کیفری و شرایط استناد آن در حقوق ایران و فرانسه*»، دو فصل‌نامه‌ی راه و کالت، شماره‌ی ۳، بهار و تابستان ۱۳۸۹.
- شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی - دوره‌ی پیشرفته*، جلد نخست، تهران: انتشارات دراک، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۸.
- صابر، محمود و ناظریان، حسین، «*مهلت معقول در دیوان کیفری بین‌المللی و آراء دادگاه اروپایی حقوق بشر*»، مجله‌ی پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره‌ی ۱۸، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۳.

کاتوزیان، ناصر، *اعتبار امر قضاوت شده*، تهران: کانون وکلای دادگستری مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

کاتوزیان، ناصر، *اعتبار قضیه محکوم بها در امور مدنی*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.

کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد سوم، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
کاتوزیان، ناصر، «ویژگی‌های اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری نقدی بر *قرار دایار*»، فصل‌نامه‌ی حقوق، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره‌ی ۳۸، شماره‌ی نخست، بهار ۱۳۸۷.

محسنی، حسن، «*عدالت آیینی: پژوهشی پیرامون نظریه‌های دادرسی عادلانه مدنی*»، فصل‌نامه‌ی حقوق، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره‌ی ۳۸، شماره‌ی نخست، بهار ۱۳۸۷.

محسنی، سعید، *اعتبار امر قضاوت شده و مبانی آن*، مجله‌ی حقوقی دادگستری، شماره‌ی ۳۱، تابستان ۱۳۷۹.

میرمحمد صادقی، حسین، *اعتبار امر مختومه در اساس‌نامه دادگاه کیفری بین‌المللی*، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، شماره‌ی ۳۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.

Bouzat pinatel, *“Traite de droit penal et de criminologie”*, Tome II, Librairie Dalloz, 1970.

Repertoire de Droit penale et de procedure penale 2000, Tome II, Dalloz, zeedition, paris, chose, Jugee.